

متن پرسش

حرف‌های خانمان ساز (در ستایش راز طلوع بشر جدید) سلام: این اولین پیام من به شماست. دیروز پیش خودم فکر می‌کردم دیگرانی به شما نیاز دارند و آن‌ها به شما پیام می‌دهند اما امروز در میان یک مشت دربدری چند ساله خود را محتاج شما یافتم محتاج یک مشت حرفی که در گوشم گیر کند و پایین نرود نمی‌دانم رازش چیست. می‌توانم این بهم ریختگی را به اتفاقات قبلش ربط بدهم ولی نمی‌خواهم چند سال پیش وقتی یک جمله از کسی می‌شنیدم بهم می‌ریختم آنقدر که از جا می‌پریدم و سر در گم می‌شدم و حواسم از همه چیز پرت پرت می‌شد می‌دانید! هیچ‌یک از چیزهایی که دیروز حواسم را پرت می‌کردند زورش به این حرف‌ها نمی‌رسید دائما می‌گوئید که اگر کسی چیزی از این مباحث را فهمیده باشد باید حسرت فهمیدنش را بخورد من هیچ‌گاه از بحث‌هایتان سر در نمی‌آوردم ولی امروز فهمیدم که هیچ‌گاه متوجه منظورتان نشده بودم! امروز حواسم از همه چیز پرت پرت بود پیش خودم می‌گفتم من که صدرا نخوانده‌ام و نمی‌خوانم! نه تنها صدرا بلکه هیچ کتاب دیگری! گوش دلم را نمی‌دانم بود یا بسته بودم یا بسته شده بود ولی بعد از جلسه امروز غم عالم و بیچارگی در برابر حرف‌هایتان به من می‌گوید که زنده‌ام! و حتی نیازی نمی‌بینم که صدرا بفهمم و بخوانم و لو اینکه بروم و بخوانم می‌دانید چه می‌گویم؟ صدایتان بلندتر و ممتدتر از صدای دیگران در وجودم می‌پیچید! آه کاش می‌توانستم به شما بگویم که از چه چیزهایی! ولی سخن به درازا می‌کشد. ولی ای کاش باز هم ولو هفتاد سال ولو بیشتر باز هم بیچید! نمی‌دانم چرا میان روضه‌ها اشک نمی‌ریزم ولی بین حرف‌های شما ناخودآگاه بر زیر گریه می‌زنم. چند روز پیش متنی زیر شعر فرخزاد درباره یکی از زنان غره نوشتم؛ کسی می‌آید! کسی که مثل هیچ‌کس نیست! [فروغ] گمان کنم این تمنای دل بیچارگان و منتظران و دربر ماست شاید اگر آن کس بیاید حرفی هم دارد حرفی که مثل هیچ حرف دیگر نیست گمان کنم بشود با این زبان درباره‌ی همه چیز و همه کس سخن گفت! از بس که همه چیز را دست‌مالی می‌کنیم آنقدر که دیگر هیچ‌کس خواهان آن نباشد ای کاش بیایند چیزها و کسانی که مثل هیچ‌یک از این‌ها که می‌بینیم و می‌شنویم نباشند و برای من حرف‌های شما آنقدر بود که بتوانم روزنه و نور و هوایی ببینم که دوباره استعدادها را که نه زندگی‌ام را به من پس بدهد و هرچه بادا باد. خوشحال شدم که امروز حرف‌هایتان را شنیدم خیلی چیزها را بیادم آوردید! باز بقول فروغ: ای آخرین صدای صداها! در پناه بقول خودتان حضرت حق یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: هرچه هست بنده جناب صدرالمتألهین را صدای بلندِ جان‌هایی می‌دانم که طاقت زندگی‌های عادی را ندارند، ولی مأیوس هم نیستند؛ و این نکته مهمی است برای تأمل در نیست‌انگاریِ دوران، و در این رابطه نکات مهمی را در سخن خود به میان آوردید که خوب است کاربران محترم به آن نکات توجه فرمایند که چه دغدغه‌هایی، دغدغه‌های پنهانِ امروزین ما می‌باشد. ای کاش آن‌هایی که باید می‌شنیدند به جای گفتن و باز گفتن، کمی هم می‌شنیدند. موفق باشید